

هرمنوتیک و فهم متن از نگاه گادامر و شهید مطهری

سیمین اسفندیاری^۱

پرستو غلامی^۲

چکیده:

هرمنوتیک دانشی درباره شیوه های بهتر فهم یک اثر است و گاهی نیز به معنای تفسیر به کار می رود که دقیق نیست. رویکردهای اولیه به علم هرمنوتیک به تفسیر متن و به ویژه در دوره حاکمیت مذهب بیشتر به متون دینی معطوف بود. پس از آن دوره هرمنوتیک فلسفی است که با گادامر کمال می یابد. سپس دوره هرمنوتیک مدرن است که بیشتر رویکردی انتقادی به هرمنوتیک فلسفی دارد. هرمنوتیک به شکل غربی اش در میان مسلمان نبوده است، اما گاهی برخی بحث ها رنگ و بوی هرمنوتیک دارند. مطهری به عنوان یکی از حکمای نوصدرایی در بحث فهم متن، خاصه متن قرآن معتقد بود نباید به ظواهر متن اکتفا کنیم بلکه باید با روش شناسی خاصی مقصود مؤلف از تألیف آن متن رادریابیم. این مقاله بر آن است تا هرمنوتیک فلسفی گادامر و شیوه فهم متن از نگاه مطهری را بایکدیگر مقایسه کند.

کلید واژه: هرمنوتیک، گادامر، مطهری، تفسیر،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه si.esfandiari@razi.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه رازی کرمانشاه.

مقدمه

هرمنوتیک دانشی تقریباً نوبنیاد است که از قرن هفدهم میلادی به شکل دانشی مستقل مطرح شده است. هرمنوتیک فعالیتی است ادراکی و ارتباطی که البته پیشینه‌ی آن به گذشته‌های بسیار دور می‌رسد اما شروع مستقل آن در قرن هفدهم میلادی است. دوران اوج هرمنوتیک در زمان هایدگر است که بنیان هرمنوتیک فلسفی پی‌ریزی شد و توسط شاگرد و پیروش گادامر تعالی و تکامل یافت. درون مایه هرمنوتیک فلسفی همان فهم متن است. هرمنوتیک فلسفی نیز به تفسیر متن توجه دارد به گونه‌ای که گادامر در تبیین دیدگاه‌های خویش در باب ماهیت فهم به ویژگی‌های تفسیر متن بسیار توجه کرده و در کتاب حقیقت و روش در پی هستی‌شناسی فهم و نحوه‌ی حصول آن است. سخن و اندیشه گادامر درباره وجودشناسی فهم، مختص و محدود به فهم متن نیست بلکه هر گونه فهمی را شامل می‌شود.

تفسیر و فهم متون دینی نیز قدمتی بسیار طولانی داشته که همواره توسط عالمان، بزرگان و حکیمان هر دین صورت گرفته است. مطهری نیز به عنوان حکیم و پژوهشگری دینی سخنان مهم و قابل تأملی در این زمینه دارد که توجه به آن در مسیر فهم و تفسیر متن به ویژه متن مقدس قرآن بسیار راه گشاست. مطهری درباره فهم متن و خاصه متن مقدس قرآن قائل به روش شناسی خاص است و معتقد است متن و خاصه متن مقدس قرآن هر تفسیر و برداشتی را بر نمی‌تابد و باید بر اساس ضوابط خاص تفسیری و با محوریت دریافت مراد مؤلف از آن متن به فهم متن پرداخت.

تاریخچه‌ی هرمنوتیک

هرمنوتیک (Hermeneutics) را هنر تفسیر نامیده‌اند. این واژه ماخوذ از فعل یونانی Hermeneuien به معنای تفسیر کردن است. Hermeneia به معنای تفسیر است که در آثار فلاسفه یونان یافت می‌شود. افلاطون شاعران را مفسران (Hermenes) خدایان نامیده است. ارسطو این لفظ را برای عنوان رساله خویش در باب منطق قضایا در کتاب *ارغنون* به کار برد و آن را باری‌ارمنیاس (Hermeneias peri) به معنای در باب تفسیر نامید. (Bruns.1992. P30).

هرمنوتیک پیوندی خاص با هرمس خدای پیام رسان یونانیان دارد. یونانیان کشف زبان و خط را کار هرمس می‌دانند که این دو ابزار فهم انسانند. در واقع هرمس واسطه‌ی ایزدان و مردم بود تا پیام‌های ایزدان را که فراتر از فهم بشر بود برای آنان به شکلی قابل درک تفسیر کند تا ماهیت متن و هدف از

ادراک متن و چگونگی تأثیر فهم از پیش فرض‌ها و عقاید مشخص گردد. هرمنوتیک دانشی است که به فرآیند فهم یک اثر می‌پردازد و چگونگی دریافت معنا از پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری و آثار هنری را بررسی می‌کند. دانش هرمنوتیک با نقد روش‌شناسی می‌کوشد تا راهی برای فهم بهتر پدیده‌ها ارائه دهد؛ اگرچه گروهی از نظریه پردازان هرمنوتیک با ایجاد و تبیین روش در مسیر فهم مخالفند و فهم را یک واقعه می‌دانند که قابل روش‌مند سازی نیست و در واقع می‌خواهند ثابت کنند که درک و فهم هر مخاطبی مختص اوست و با دیگری متفاوت است. در برابر واژه هرمنوتیک، گاه از کلمه‌ی تفسیر یا تأویل استفاده می‌شود که تعبیر دقیقی نیست و صحیح‌تر آن است که از همان هرمنوتیک استفاده شود؛ چرا که آن برابرها، انتقال‌دهنده و رساننده تمام معنا نیستند و حتی موجب برخی بدفهمی‌ها می‌شوند. هرمنوتیک در طول تاریخ استعمالات مختلفی داشته که قدیمی‌ترین آن اصطلاحی است که برای تفسیر کتاب مقدس به کار می‌رفته است، اما بعدها علم هرمنوتیک کاربردهای گوناگون و کلی‌تر و فراتر از کتاب مقدس یافت.

شاید آنچه بیشتر از بیان تاریخچه هرمنوتیک اهمیت دارد بحث تعریف هرمنوتیک باشد. با آنکه هرمنوتیک تاریخ طولانی ندارد و تقریباً از قرن هفدهم میلادی به بعد به صورت مستقل مطرح شده است اما تعاریف فراوان و متنوعی از آن ارائه شده است. جان مارتین کلادنیوس هرمنوتیک را علم تفسیر می‌داند. فردریک آگوست ولف هرمنوتیک را علم به قواعدی تعریف می‌کند که به کمک آن معنای نشانه‌ها درک می‌شود. شلایرماخر نگرشش به هرمنوتیک به مثابه‌ی هنر فهمیدن است. ویلهلم دیلتای هرمنوتیک را دانشی می‌داند که عهده دار ارائه روش‌شناسی علوم انسانی است تا از این طریق آن را هم طراز علوم تجربی کند؛ از این رو هرمنوتیک را آموزه فهم تعریف می‌کند. متن و نوشتار همواره قرین با تفسیر بوده و تفسیر و هرمنوتیک ادوار مختلف را از سر گذرانده تا به جایگاه امروزی‌اش رسیده است.

بدین سان هرمنوتیک که سابقه کاربرد آن به اندیشه‌های افلاطون و ارسطو می‌رسد، به عنوان شاخه‌ای از دانش نوظهور مربوط به دوران مدرنیته است. به همین دلیل بررسی تاریخچه هرمنوتیک را از قرن هفدهم آغاز می‌کنند که به عنوان دستاورد دوران مدرنیته، در قرن

هجدهم رشد کرد و در قرون نوزده و بیست در پرتوی تلاش های فلاسفه ی بزرگ آلمان و سپس فرانسه رو به تعالی نهاد (Bleicher.1980. p70).

تقسیمات هرمنوتیک

هرمنوتیک از نقطه نظرهای متفاوت قابل تقسیم بندی است که در اینجا تنها از منظر تاریخی به تقسیم بندی آن می پردازیم. هرمنوتیک از نظر تاریخی به سه دوره تقسیم می گردند:

۱. هرمنوتیک کلاسیک: همزمان با عبور از سده های میانه و از میان رفتن سیطره ی مسیحیت کاتولیک، کتاب مقدس از زیر سایه ی کلیسا خارج شد و در اختیار مردم قرار گرفت. در این زمان که مردم برای خواندن و فهم کتاب مقدس به آزادی رسیده بودند، نیاز به قواعدی بود تا از هرج و مرج در تفسیر پیشگیری کند و به خوانندگان برای فهم درست و درک معنای اصلی متون راهکاری ارائه دهد. شلایرماخر و ویلهلم دیلتای دو تن از دانشمندان این دوره بودند که اصول اولیه ی دانش تأویل شناسی را در سده نوزدهم بنیان گذاردند. این دو معتقد بودند یک معنای غایی و یک فهم نهایی از اثر وجود دارد و وظیفه مفسر است که با شناخت اثر به بررسی نشانه های درون متنی و اصلاح روش تفسیر بپردازد تا بدان معنای نهایی دست یابد. دیلتای همچنین معتقد بود برای فهم بهتر متن، باید به نیت مؤلف پی برد و دانست که او متن مورد نظر خود را به چه منظور و با چه هدفی خلق کرده است. اشکال نظریات دیلتای این است که دست یابی به قصد و نیت مؤلف، به جهت بعد زمان و مکان، همیشه مقدور و میسر نیست. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲. هرمنوتیک فلسفی: در قرن بیستم میلادی تحول بزرگی در هرمنوتیک روی داد و این دانش پا به عرصه ای تازه ای گذاشت که عوامل اصلی این تحول را باید دانشمندان و فیلسوفان نامداری چون فردریش نیچه، مارتین هایدگر، هانس گئورگ گادامر، پل ریکور دانست. در این دوره به جای تلاش برای روش مندسازی شیوه ی فهم، بحث از ماهیت فهم به میان آمد. فیلسوفان این عصر درصدد اثبات این نکته بودند که چیزی به نام فهم نهایی و مؤلفه ای تحت عنوان نیت مؤلف مطرح نیست. فهم آن چیزی است که در اندیشه ی مفسر نقش می بندد. در واقع تکیه بر محوریت مخاطب منظور است. فهم هر مفسر ریشه در زمانه، جامعه، فرهنگ و تربیت او دارد و این عوامل، محدوده عملکرد ذهن مفسر را ناخودآگاه تحت تاثیر قرار می دهد. او نمی تواند بیرون از این چارچوب بیندیشد و بفهمد. بنابراین فهم،

امری اتفاقی و مسبوق به پیشینه‌ی تاریخی مفسر است که به شکل یک رویداد درون ذهن او شکل می‌گیرد و به هیچ وجه در قالب روش و راهکار قابل مهار و تعریف نیست. دریافت و برداشت هر خواننده مختص به خود اوست و به تعداد خوانندگان یک متن، فهم‌های متفاوت وجود خواهد داشت. اشکال عمده نظریات تأویل‌شناسی فلسفی این است که در سایه‌ی نسبی‌گرایی با نفی روش، هر فهم و استنباطی از اثر را قابل توجیه می‌داند و این امر را طبیعی و ناگزیر قلمداد می‌کند و بدین وسیله راه را بر خوانش‌های متفاوت و بعضاً متضاد از یک اثر باز می‌کند. دو اثر مشهور این دوران یکی کتاب هستی و زمان از هایدگر و دیگری کتاب حقیقت و روش گادامر است.

۳. هرمنوتیک نوین: در دوران معاصر تلاش زیادی صورت گرفته است تا برخلاف هرمنوتیک فلسفی، شیوه و راهکاری خاص برای دست‌یابی به فهمی واحد ارائه شود. اریک هرش نماینده این دوره با نقد دیدگاه‌های هایدگر و گادامر سعی بر احیای آموزه‌های تأویل‌شناسی کلاسیک دارد و می‌کوشد برای دغدغه‌های ذهنی شلایرماخر و دیلتای قاعده‌ای منسجم و اصولی تعریف کند. قاعده‌ای که هم روش در فهم را توجیه کند و هم به دریافت فهم نهایی از اثر نائل آید. اریک هرش عقیده دارد که در تفسیر متن، دو برداشت مستقل از یکدیگر وجود دارد: نخست معنایی از واژگان متن دریافت می‌شود؛ دیگری شواهد آن معانی در دورانی که اثر تفسیر می‌شود. سپس توضیح می‌دهد که معنای لفظی همواره ثابت است، اما شواهد آن معنادر هر دوره‌ای فرق می‌کند؛ مثلاً قلم در یک دوره ممکن است به معنای قلم نی، در دوره‌ی دیگر به معنای مداد زغالی و زمانی هم به معنای خودنویس باشد. اما در تمامی این سه دوره، معنای قلم یک چیز بیشتر نیست: وسیله‌ای برای نوشتن. وی معتقد است اگرچه همیشه نمی‌توان به معنای نهایی مورد نظر مؤلف دست یافت، با به کارگیری و پیراستن روش، ضمن نفی دریافت‌های نادرست و متزلزل، می‌توان به درجه‌ای از فهم دست یافت که درست‌تر از بقیه و نزدیک‌تر به خواسته پدیدآورنده اثر باشد؛ زیرا تفاسیر گوناگون نمی‌تواند همگی یکسان درست باشند. (واعظی: ۱۳۸۶، ص ۴۸۱) خلاصه آنکه هرمنوتیک شلایرماخر و دیلتای دارای خصلت معرفت‌شناسانه است و هرمنوتیک هایدگر و گادامر خصلتی هستی‌شناسانه و هرمنوتیک هابرماس و طرفدارانش نوعی خصلت عمیق دارد. به طور کلی، هرمنوتیک مدرن از یک نقطه‌ی تعیین‌کننده مسیر خود را از هرمنوتیک سنتی جدا کرد. در هرمنوتیک مدرن بر تأویل متن و نه ادراک مقصود مؤلف تأکید می‌شود. از این رو،

در این قسم تأویل، کار فکری تأویل کننده دارای ارزش فراوان می‌گردد. اگر هر متنی دارای معنایی جاودانه نباشد و در زمان‌های مختلف و بنا به تأویل‌های گوناگون، معانی تازه‌ای پیدا کند که چه بسا از نیت آفریننده آن دوره هستند، می‌توان گفت نقش بزرگ بر عهده مخاطب است و چون متنی تأویل می‌شود، معنای خاصی را پیدا می‌کند که دستاورد دریافت مخاطب است (احمدی: ۱۳۷۵، ص ۴۰۶).

هانس گئورگ گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲) به تبعیت از هایدگر بر آن بود که تفسیر، مسبوق به فهم پذیری است و پیش فرضها و مفروضات و پیش‌داوری‌های مفسر دقیقاً همان چیزی است که فهم و سوء فهم را ممکن می‌سازد. تفسیر، یک فهم پیشینی را که به لحاظ تاریخی متعین شده است و به سنتی تعلق دارد یعنی افقی را پیش فرض می‌گیرد. در نتیجه مفروضات و اعتقادات خود ما ضرورتاً مانع فهم نیستند، بلکه پیش شرط‌های آن هستند. جستجوی فهم بدون پیش فرض، بیهوده است. هر شیء و هر متنی از دیدگاه خاصی مورد تفسیر قرار می‌گیرد که افق خاصی را می‌سازد و می‌توان گفت تفسیر مستلزم ترکیب افقهاست، (Fusion of) Horizons) یعنی افقهای گذشته و حال و یا افق فهم مفسر و افق متن. افق مفسر در مواجهه با اشیا و متن دائماً تعدیل می‌شود. اما هیچ تفسیر عینی و نهایی وجود ندارد. ما نمی‌توانیم مطمئن شویم که تفسیر ما صحیح یا بهتر از تفسیرهای قبلی است. تفسیرها و قضاوت‌های ما در مورد تفسیرهای گذشته در معرض تجدید نظرهای آینده است. گادامر تصریح می‌کند که هرمنوتیک وی یک روش‌شناسی در علوم انسانی یا روشی جهت هنر فهمیدن نیست بلکه نوعی فلسفیدن است. (Bbeicher, 1980, P.176)

تفکرات هرمنوتیکی گادامر تناسب فراوانی با آرای هایدگر دارد، به گونه‌ای که می‌توان کتاب حقیقت و روش را شرح و تکمیل آموزه‌های هرمنوتیکی کتاب هستی و زمان دانست البته با این تفاوت که گادامر علاوه بر تغییر مسیر از روش‌شناسی به هستی‌شناسی فهم، مسائلی همچون فهم متن و آثار هنری، تفسیر امور تاریخی و روش‌شناسی علوم انسانی را نیز مورد توجه و بررسی قرار داد. هرمنوتیک فلسفی گادامر با عقلانیت روش‌مند ناسازگار است. این عدم روش‌مندی و پرهیز از ارائه‌ی روش و توجه به هستی‌شناسی فهم اصلی‌ترین و شاخص‌ترین معیار فلسفی شدن هرمنوتیک است. گادامر فهم را یک واقعه می‌داند که برای ما اتفاق می‌افتد نه بنایی که اصول و اساسی شکل گرفته است و به کمک روش می‌توان به آن رسید، هرمنوتیک فلسفی در واقع هستی‌شناسی فهم است که قابل تحقیق نیست

و تأمل فلسفی را طلب می‌کند. گادامر با محوریت دادن به فهم به سنت هرمنوتیکی پیش از خود نزدیک شد. از نظر او فهم خصلت تاریخی دارد. از نگاه او فقط به این علت فهم حاصل می‌شود که مفسر و موضوع فهم، به رغم بیگانگی ظاهری و فاصله تاریخی به لحاظ درونی به نحوی با یکدیگر در ارتباط هستند. گادامر مخالف روش مندی در مسأله حقیقت و فهم است و حتی عنوان کتاب حقیقت و روش او دارای کنایه و طعنه آمیز است و دلالت بر جدایی این دو از یکدیگر دارد و اینکه حقیقت با روش نیست و در واقع نیازمند روش نیست. او روش مقبول و رایج در علوم را کافی می‌داند و نیازی به تلاش برای یافتن و ایجاد روش جدید نمی‌بیند و تنها در پی تبیین چیزی است که در واقع فهم رخ می‌دهد.

همچنین گادامر نقش مهمی برای پیش داوری‌ها و باورهای پیشین ما در عمل فهم قائل است. او پیش داوری را شرط تحقق دانش می‌داند و آغازگر فهم را در پیش داوری می‌داند. رسیدن به علم ناب و دانشی که از پیش داوری جدا باشد، یک باور پوزیتیویستی است. اعتقاد به جدا کردن انسان از تمامی زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و طبقاتی‌اش اعتقاد به امر محال است. گادامر روش تجربی را در فهم مقولات انسانی و تاریخی ناموفق می‌داند، چون او فهم در علوم انسانی را از سنخ واقعه می‌داند؛ بنابراین او از روش تجربی دوری می‌کند و به روش دیالکتیکی رو می‌آورد. روش دیالکتیکی مبتنی بر منطق پرسش و پاسخ است. در فرآیند پرسش و پاسخ متقابل مفسر و اثر از یکدیگر، واقعه فهم اتفاق می‌افتد. گادامر تفسیر خاصی از ماهیت فهم و نگرش خاصی به پرسش چیستی فهم دارد؟

او فهم امور تاریخی را ترکیب گذشته با حال می‌داند و معتقد است بدون ارتباط با زمان حال، هیچ تفسیری وجود ندارد. پرسش اصلی این است که ترکیب ذهنیت مفسر کنونی با معنایی از یک اثر گذشته چگونه حاصل شده است. وی فهم‌های متفاوت از یک اثر یا حادثه تاریخی را ناشی از تنوع این در هم آمیختن‌ها می‌داند. گادامر تأکید فراوانی بر این اصل دارد که فهم یک واقعه است؛ واقعه‌ای که برای من اتفاق می‌افتد اما نتیجه عمل من بر روی مخاطب نیست، بلکه محصول عمل او نسبت به من است.

درک مقصود گادامر از فهم و تفسیر از جهان و حقیقت در علوم انسانی در گرو درک عمیق مقصود او از مفهوم «بازی» است. کلمه بازی در تبیین و درک هرمنوتیک فلسفی گادامر نقش کلیدی ایفا

می‌کند. نقش و اهمیت کلیدی بازی در فهم اندیشه هرمنوتیکی گادامر از آنجا آشکار می‌شود که وی فهم صحیح از حقیقت در علوم انسانی و تجربه‌ی هنری و زیبایی و نیز ماهیت تفسیر متن را به تلقی صحیح از مفهوم بازی گره می‌زند. به نظر گادامر تجربه ما از جهان زبانی است. گادامر معتقد است به خاطر دو ویژگی و خصیصه فهم یعنی از سنخ بازی بودن و زبانی بودن باید فهم را بازی زبانی دانست. عنصر دیگری که فرآیند فهم را یاری می‌کند توجه به جنبه‌ی کاربردی فهم است و مقصود گادامر از کاربرد این است که فهم یک اثر با توجه به موقعیت مفسر و علائق و شرایط و انتظارات کنونی او شکل می‌گیرد و هیچ تفسیر بدون ارتباط به زمان حال وجود ندارد. گادامر می‌خواهد اثر یا حادثه را برای خود و مخاطب زمانه خویش فهم و تفسیر کند پس افق و وضعیت فکری و شرایط حاضر مهم است و در تفسیر و فهم موثر است و جنبه‌ی کاربردی داشتن فهم مستلزم آن است که دعاوی یک متن در هر لحظه و در هر موقعیت به گونه‌ای جدید و متفاوت فهم شود. گادامر پدیده‌ی هرمنوتیکی را دیالکتیکی می‌داند و معتقد است بر اساس روش دیالکتیکی فهم حاصل می‌شود و از ساختار پرسش و پاسخ تبعیت می‌کند و منطق حاکم بر این مکالمه و روش دیالکتیکی، منطق پرسش و پاسخ است. عنصر دیگر در بحث فهم از منظر گادامر دخالت پیش داوری است. او معتقد است شخصی که در فهم یک متن می‌کوشد همواره عمل پیش افکنی یا پیش داوری را انجام می‌دهد. مراد گادامر آن است که فهم با پیش افکنی مفسر آغاز می‌شود و در گفتگوی با متن و اثر این فرافکنی تعدیل و تصحیح می‌شود و این فرآیند حلقوی ادامه می‌یابد و فرافکنی‌ها پهلوی به پهلوی جانشین هم می‌شوند تا به حالت قرار و وحدت معنایی برسد و مفسر احساس کند که معنای متن آشکار شده و به زبان در آمده است. (واعظی: ۱۳۸۶، ص ۲۵۰) گادامر پیش داوری صادق و حقیقی را مولد عمل فهم و پیش داوری‌های خطا و باطل را موجب سوء فهم می‌داند. گادامر فهم را واقعه‌ای می‌داند که در همه‌ی اشکال آن از پیش داوری و تاریخمندی متأثر است. او اعتقاد دارد ما نمی‌توانیم خود را از قید سیروورت تاریخی جدا سازیم یا از آن فاصله بگیریم تا اینگونه گذشته را به موضوعی عینی برای خود تبدیل کنیم، بلکه ما همواره در متن تاریخ قرار داریم و مرادش این است که آگاهی‌ها از طریق یک تحول یا سیروورت تاریخی واقعی مشخص می‌گردد. همچنین گادامر معتقد است آگاهی از این آزادی و اراده برخوردار نیست که خود را در موقعیت تسلط بر گذشته قرار دهد و از طرف دیگر مسأله اصلی همواره رسیدن به آخرین آگاهی

جدید از تاثیر عملکرد تاریخ بر ما است؛ به این معنی که تمام گذشته که تمام تاثیرش را تجربه کرده‌ایم ما را وادار می‌کند تا با تمامیت آن روبرو شویم و حقیقت آن را به طریقی بپذیریم.

اساس مفهوم موقعیت هرمنوتیکی چیزی است که گادامر آن را افق می‌نامد. گادامر مفهوم افق را در آثار هوسرل یافت. در آثار هوسرل، افق نخست به معنای زمینه ادراک حسی آمده است؛ زمینه ای که معنا را در خود زندانی می‌کند. هوسرل از تقابل افق‌ها سخن می‌گوید و اینکه هر افقی با افق پیشین مناسبتی دارد. گادامر نیز با تاثیر پذیری از هوسرل معتقد است افق حال و گذشته نوعی با هم پیوند دارد و افق معنای مفسر پیشاپیش از سنت و تاریخ اثر متاثر شده است. گادامر فهم را حاصل ترکیب و امتزاج افق معنایی مفسر با افق معنایی اثر می‌داند. نکته مهم دیگر در نسبت میان افق متن و خواننده از نظر گادامر این است که افق معنایی که در درون متن، یا عمل تاریخی یا اثر هنری قرار دارد از طریق افق معنایی موجود در خواننده یا تأویل‌کننده و پرسشگر قابل کشف و دسترسی است. آدمی هنگامی که به تأویل می‌پردازد افق خویش را پشت سر نمی‌گذارد، بلکه برای اینکه آن را با افق عمل تاریخی یا متن متصل کند وسعت می‌بخشد.

ساختار واقعه فهم، در اندیشه‌ی گادامر، زبانی است. زبان از نگاه وی اهمیت به‌سزایی دارد و ابهام در زبان زمینه‌ی سوء تفاهم را فراهم می‌کند. توجه گادامر به زبان و تأکید او بر این که زبان واسطه‌ی عام فهم‌هاست و تجربه‌ی ما از جهان زبانی است، مبنایی برای تأسیس هرمنوتیک عام در اختیار او می‌گذارد. همچنین پیوندی که او میان هستی و زبان برقرار می‌کند و هرمنوتیک زبان را بنیان هستی‌شناختی تفسیر قرار می‌دهد، جنبه‌ی دیگری از عمومیت هرمنوتیک گادامر را آشکار می‌سازد. برای درک هرمنوتیک زبانی گادامر و دریافت منزلتی که او به زبان می‌دهد باید به چند نکته بپردازیم. ابتدا باید تفسیر او را از زبان‌مندی فهم و اینکه همه اشکال فهم زبانی هستند روشن کنیم و سپس کیفیت ارتباط زبان و واقعیت خارجی و دنیای ذهنی گوینده بررسی نماییم و پس از آن به ماهیت زبان و رابطه‌ی هستی و زبان از منظر گادامر توجه کنیم. از نظر گادامر زبان واسطه‌ی فهم است و تمام تفسیرها در زبان است. او ماهیت فهم را زبانی می‌داند و منکر فاصله‌ی میان زبان و فهم است و تجربه‌ی هرمنوتیکی را حادثه‌ای می‌داند که در زبان واقع می‌شود، نه آنکه زبان مقدمه و ابزار شکل‌گیری تجربه هرمنوتیکی باشد. امتزاج افق‌ها نتیجه‌ی گفتگوی مفسر و اثر است. امتزاج افق‌ها در فهم واقع شده و دستاورد زبان

است. امتزاج افق‌ها همان امتزاج زبان‌ها است، زیرا دیالکتیک هرمنوتیکی در حوزه‌ی زبانی مشترک خلق می‌شود؛ یعنی زبان مفسر با زبان اثر ترکیب می‌شود و زبان مشترکی پدید می‌آید. گادامر زبان را امری پویا و زنده می‌داند که در همه صور فهم مشارکت می‌کند. آنچه گادامر در پی آن است با تأمل در زبان حاصل می‌شود چرا که زبان بنیان هستی شناختی تجربه هرمنوتیکی است. هستی در زبان به سخن در می‌آید. پس زبان خانه هستی است و هستی قابل فهم، زبان است. زبان در فلسفه گادامر نقش محوری دارد و بنیان هستی شناختی فهم است.

تفسیر متن

تفسیر متن نوعی فهمیدن است و این شامل بحث تجربه هرمنوتیکی گادامر نیز می‌شود. اما بعضی نکات در دیدگاه هرمنوتیکی گادامر به طور عام و در تفسیر متن به طور خاص دیده می‌شود که به شرح ذیل است:

۱. تکثر معنای متن: هرمنوتیک سنتی از وحدت معنایی متن دفاع می‌کند. پیش از هرمنوتیک فلسفی، اعتقاد بر آن بود که هر متنی دارای معنای واحد و مشخصی است که همان معنای مقصود مؤلف است؛ اما هرمنوتیک فلسفی و در رأس آن گادامر، در مقابل تلقی دو مکتب دیگر از هرمنوتیک ایستاد و این ادعا را که هدف تفسیر متن قصد مؤلف است، کنار زد و راه را برای تکثرگرایی معنایی هموار کرد. گادامر فهم متن را بازسازی و یا بازآفرینی از گذشته نمی‌داند، بلکه فهم و تفسیر را تطبیق متن با زمان حاضر می‌داند. حاکمیت منطق گفتگو و پرسش و پاسخ در تفسیر متن و یا پدیده فهم تکثر معنایی متن را توجیه کرد.

۲. پایان ناپذیری عمل فهم و تفسیر: ترکیب و امتزاج افق‌های متعدد و موقعیت‌های هرمنوتیکی مفسر با افق معنایی متن، بهره‌گیری از منطق پرسش و پاسخ در عمل تفسیر متن، عدم محدودیت برای پیش داوری‌ها و طرح پرسش از سوی مفسر همگی بیانگر بی‌پایان بودن عمل فهم و طبیعی بودن آن در اندیشه گادامری است.

۳. نادیده گرفتن قصد مؤلف: گادامر رسالت هرمنوتیک فلسفی خود را درک دنیای ذهنی مؤلف نمی‌داند، بلکه بر مواجهه مفسر با متن و درک معنای آن بدون توجه به تلقی و ذهنیت خاص صاحب اثر اعتقاد دارد. به طور کلی او، برخلاف سایر مکاتب هرمنوتیک، معنای یک متن را فراتر از آن چیزی

می داند که مؤلف در ابتدا قصد کرده است. به نظر گادامر معنای متن و محتوای آن باید جدای از ریشه آن و بدون در نظر گرفتن قصد مؤلف مورد توجه قرار گیرد. در این صورت باب ارتباطات تازه‌ای با متن گشوده می شود و امکان دستیابی به معانی تازه فراهم می آید. در غیر این صورت، امکان ارتباطات تازه مسدود و منتفی خواهد بود.

۴. فهم متفاوت به جای فهم برتر: یکی از آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی گادامر، برتر نبودن یک فهم و تفسیر از فهم و تفسیر دیگر است؛ چون پیش داوری‌های مفسر در پدیده‌ی فهم دخالت دارد. مفسر هم یکی نیست بلکه متعدد است، پس فهم‌های متعدد و مورد قبول است. بنابراین می توان گفت ما این متن را متفاوت با دیگران می فهمیم، نه لزوماً بهتر از آنها.

۵. تولید به جای بازتولید: گادامر عمل فهم و تفسیر را تولیدی می داند؛ یعنی در فرآیند تفسیر متن، معنای جدیدی تولید می شود و در این تولید معنایی، هم ذهنیت و پیش داوری‌های مفسر و هم خود متن سهیم است؛ معنای متن فراتر از قصد مؤلف آن گام برمی دارد. سر این که فهم صرفاً بازتولید نیست و همیشه یک فعالیتی تولیدی است در همین نکته است که معنای متن از قصد مؤلف فراتر است.

نسبی گرایی و هرمنوتیک فلسفی

ارتباط نسبی گرایی و هرمنوتیک در دست آورد آن روشن می شود؛ زیرا همان طور که نسبی گرایی می گوید معرفت حقیقی و مطلق وجود ندارد و راهی به واقع مطلق نیست، هرمنوتیک نیز می گوید فهم متون، نسبی است و خوانش‌ها و قرائت‌های مختلفی نسبت به هر متنی وجود دارد و چون نمی توان گفت کدام قرائت مطابق با واقع است، بنابراین، همه تفاسیر با اختلافی که دارند، دارای وجه صحیح اند.

به عبارت دیگر، نتیجه نسبی گرایی و همچنین هرمنوتیک، شک نسبت به آگاهی‌های بشر است. با این تفاوت که نسبی گرایی راجع به تمام علوم بشر و ارتباط آن با خارج است، اما هرمنوتیک لااقل در بعضی از تعابیر مربوط به تفسیر متون و بالأخص متون مقدس است و نتیجه آن نسبی گرایی است. از آنجا که هرمنوتیک انواع تأویل‌گری‌ها را می پذیرد، راه را برای باطل‌گویی می گشاید. در هرمنوتیک، معنا اعم از مقصود گوینده و مفهوم متن و مراد مفسر است. در نتیجه، معنا صورت ثابت خود را از دست می دهد و امری سیال و نسبی می شود. چنین چیزی در مباحث کلامی و اعتقادی

دینی مقبول نیست. همچنین عده ای می گویند نتیجه روش هرمنوتیکی عکس روش عقلی است. نتیجه روش عقلی، نفی و اثبات امور است، ولی نتیجه روش هرمنوتیکی، نسبی گرایی و عدم قطعیت است.

دیدگاه مطهری

عالمان و پژوهشگران دینی گاهی جنبه های مختلفی از هرمنوتیک را در تفسیر به کار برده اند، گرچه هیچگاه نام هرمنوتیک بر آن نهاده اند. همچنین نوع نگاه به برخی مسائل مربوط به فهم متن و قواعد آن در متون دینی و همچنین اکتفانکردن به ظواهر لفظی و میل به رمزی دانستن آیات قرآن بیانگر وجود گرایش های هرمنوتیکی در میان پژوهشگران دینی مسلمان است؛ اما این مهر تأییدی بر هرمنوتیک و خاصه هرمنوتیک فلسفی به منزله نظریه تفسیری مقبول نزد علمای اسلامی نیست، بلکه به صراحت می توان گفت هرمنوتیک فلسفی تناسبی با دیدگاه های علمای مسلمان ندارد. اگرچه برخی از هرمنوتیک های دیگر پیش از هرمنوتیک فلسفی و گادامر از جهاتی با تفسیر دینی مسلمانان مشترکند، هرچند اختلافاتی هم دارند. حال پس از طرح دیدگاه گادامر در باب هرمنوتیک به طرح دیدگاه مطهری به عنوان یکی از حکمای بزرگ نوصدرایی می پردازیم. ایشان درباره هرمنوتیک به صورت خاص بحث نکرده اند و دیدگاه ایشان در این باره را باید در لابلای نظریات ایشان درباره فهم و تفسیر قرآن جستجو کرد. مطهری فهم قرآن را در گرو دستیابی به مراد و مقصود خداوند می داند و در واقع در تفسیر و فهم متن معتقد به مؤلف مداری است. ایشان در فهم متن و آیات در پی رسیدن به قصد و مراد خداوند است و تفسیر بر اساس ذوق و سلیقه مفسر را نمی پذیرد و در واقع با تفسیر به رأی مخالف است. ماهیت فهم از نگاه او درک مراد مؤلف است. البته ایشان نسبت در فهم را به ویژه در متون دینی تا حدودی می پذیرد و در جایی درباره فهم قرآن به این نکته اشاره می کند که تدبیر در قرآن مجید حق هر فرد مسلمانی است و در انحصار فرد یا گروهی نیست و برداشت ها هر اندازه بی غرضانه باشد یک جور از آب در نمی آید. هرکس ممکن است دیدگاه ویژه ای داشته باشد (مطهری: ۱۳۷۷، مجموعه آثار، ج ۱، ۴۶۰).

مطهری قرآن را کتابی قابل فهم و دریافت می داند؛ زیرا اگر غیر از این باشد غرض از فرستادن کتاب آسمانی با چنین عظمتی از بین خواهد رفت. با این همه، آن را کتابی رمزآلود و عظیم با اسرار بزرگ برای تمام اعصار و ادوار بشری می داند. مطهری می گوید قرآن نیز همچون طبیعت کتابی است

که برای یک زمان نازل نشده است. اگر غیر از این بود، در گذشته همه رازهای قرآن کشف می شد و این کتاب آسمانی جاذبه و تازگی و اثربخشی خود را از دست می داد، حال آنکه استعداد تدبر و تفکر و کشف جدید همیشه برای قرآن هست (مطهری: ۱۳۷۵، مجموعه آثار ج ۳، ۱۹۹).

مطهری فهم قرآن را به لحاظ افراد و به لحاظ زمان های مختلف متعدد و متکثر و البته در طول یکدیگر و به نوعی مکمل یکدیگر می داند و در واقع بر این عقیده است که قرآن قرائت ها و خوانش های مختلف را می پذیرد و همه این قرائت ها نیز درست هستند و این توانایی قرآن را ناشی از غنای محتوایی قرآن می داند نه ابهام در آن. در واقع، گویی قرآن آیاتی با چند وجه دارد که در عین واحد بودن آیه چند معنا را منتقل می کند. ایشان تأکید می کند اساساً معنی ندارد ما آیات قرآن را همیشه به یک معنای خاص حمل کنیم. یک جا که می بینیم آیه در آن واحد دو معنای درست را تحمل می کند هر دو مقصود است. این از خصائص و جزء معجزات قرآن است که گاهی تعبیرات خودش را طوری می آورد که آن را چندجور می توان معنی کرد و هر چند جورش هم درست است (مطهری: ۱۳۶۹، مجموعه آشنایی با قرآن ج ۴، ۱۳۷).

این ویژگی و قرائت پذیری های قرآن با توجه به تفاوت زمان ها و افراد ممکن است نسبت در فهم قرآن را به ذهن متبادر کند که البته صحیح نیست؛ زیرا اولاً این نسبت شامل همه آیات نمی شود. تعدادی آیات یعنی نصوص، معانی متفاوت و متعدد از آنها قابل برداشت نیست و فهم و معنای آنها صریح و واحد است و در آیات دیگر نیز هر فهم و تعبیری قابل برداشت نیست و در واقع و به تعبیر مطهری قرآن متدولوژی خاصی برای فهم دارد که هرگونه برداشتی را بر نمی تابد و در واقع قرآن ضوابط و شرایط خاص تفسیری دارد. بنابراین نسبت مطرح در مورد قرآن نسبت مطلق نیست و محدود است و در واقع این نسبت و انعطاف در فهم قرآن ناشی از همان غنای محتوایی قرآن است که این قابلیت را فراهم کرده است. قرآن به دلیل ظرفیت های فکری متفاوت انسان ها فهم های متفاوت را برمی تابد، چراکه هر انسانی از زاویه خود به قرآن می نگرد که فهم و برداشت جدیدی را در پی خواهد داشت. همچنین پیشرفت معرفت و علم بشری نیز در تنوع و تعدد فهم از قرآن مؤثر است؛ زیرا فضا و نگرش های گسترده تری را برای فهم قرآن محیا می سازد. مطهری معتقد است بینش ما هر چه پیش رفته تر، وسیع تر و عمیق تر گردد با قرآن متجانس تر می شود. در واقع، یک کتاب آسمانی که

معجزه باقی است باید چنین باشد. بزرگترین دشمن قرآن جمود و توقف بر بینش مخصوص یک زمان و یک دوره معین است؛ همچنانکه بزرگترین مانع شناخت طبیعت این بود که علما فکر می کردند شناخت طبیعت همان است که در گذشته کسانی مانند ارسطو و افلاطون بیان کرده اند (مطهری، : ۱۳۷۵، مجموعه آثار ج ۳، ۲۰۰).

عوامل و عناصر مؤثر در فهم قرآن از نگاه مطهری

همانطور که پیش از این اشاره شد، مطهری برای فهم قرآن روش شناسی خاصی قائل است که بدون شناخت آن فهم قرآن نادرست و اعتمادناپذیر خواهد بود. ایشان می گوید اولین چیزی که در شناخت قرآن و نزدیک شدن به آن مطرح است این است که بدانیم اصولاً قرآن برای چه نازل شده و ماهیت آن چیست تا در اصالت آن دچار شک نشویم؛ زیرا هر کتابی که انسان نداند برای چه نوشته شده و هدف آن چیست نمی تواند به هیچ وجه روی آن اظهار نظر کند (مطهری : ۱۳۷۶، مجموعه آشنایی با قرآن ج ۲، ۶۱). بنابراین، از نگاه مطهری نخستین رویکرد ما به فهم قرآن باید این باشد که در واقع از خود قرآن برآمده باشد، نه از شخص مفسر و تصورات و افکار او.

پیداست این رویکرد در برابر هرمنوتیک فلسفی به ویژه دیدگاه هانس گئورگ گادامراست که تصور خاصی از فهم دارد که به طور کلی شامل فهم متون مقدس دینی هم می شود. بر اساس این دیدگاه، فهم متن در افق معنایی خاصی صورت می پذیرد و مفسر در تفسیر متون دینی همواره متأثر از ذهنیت، پیش دانسته ها و پیش فرض های خود است (پالمر : ۱۳۷۷، علم هرمنوتیک، ۱۳۷-۲۱۵). اما بر پایه دیدگاه مطهری نکته مهم در فهم قرآن عدم تفسیر آن موافق طبع و ذوق و سلیقه خود و در واقع عدم تفسیر به رأی است؛ یعنی کنار گذاشتن ذهنیت ها و داوری های پیشین در هنگام مواجهه با قرآن؛ چرا که تفسیر به رأی ما را از رسیدن به معنا و مفهوم اصلی قرآن باز می دارد و ما را به انحراف می کشاند. در تفسیر متن، مفسر به دنبال معنا سازی نیست، بلکه به دنبال درک معناست. مفسر گیرنده ای است که می خواهد پیام متن را بگیرد، نه آن که فعالی باشد که با فاعلیت خویش می خواهد معنا سازی کند. در حقیقت اگر بخواهد پیش داوری ها و ذهنیت های خویش را محور قرار دهد، متن را تفسیر نمی کند، بلکه ذهنیت های خویش را بر متن تحمیل می کند و این یعنی تفسیر به رأی که وی آن را بیماری و آسیب رایج عصر می داند. مطهری تأکید می کند ما نباید قرآن را موافق ذوق و ذائقه خود تفسیر کنیم

یا مورد استشهاد قرار دهیم، بلکه ذوق خود را باید بر قرآن تطبیق دهیم (مطهری : ۱۳۸۶ ، مجموعه آشنایی با قرآن، ج ۱۲، ۶۲) .

شرط دیگر فهم قرآن داشتن روح و نفسی پاک و به دور از آرایش است؛ زیرا قرآن را نمی توان تنها با عقل صرف و استدلال های خشک عقلی و فلسفی دریافت کرد. قرآن علاوه بر جنبه تعقلی و منطقی بعدی احساسی و لطیف نیز دارد که بدون توجه به آن و بدون فراهم کردن شرایط روحی خاص آن بعد لطیف و ملکوتی نمی توان به درک صحیح و فهم واقعی قرآن نائل آمد. درک معانی قرآن نیز ویژگی هایی دارد که باید به آن توجه داشت. یک وظیفه قرآن یاد دادن و تعلیم کردن است. در این جهت مخاطب قرآن عقل انسان خواهد بود و قرآن با زبان منطقی و استدلال با او سخن می گوید. اما بجز این زبان، قرآن زبان دیگری نیز دارد که مخاطب آن عقل نیست، بلکه دل است و این زبان دوم احساس نام دارد. آن که می خواهد با قرآن آشنا گردد و بدان انس بگیرد باید با این دو زبان آشنایی داشته باشد و هر دو را در کنار هم به کار برد. تفکیک این دو از هم مایه بروز خطا و اشتباه و سبب خسران و زیان خواهد بود (مطهری: ۱۳۷۶، مجموعه آشنایی با قرآن، ج ۱، ۳۶) .

نکته حائز اهمیت دیگر در فهم قرآن این است که توجه به یک آیه قرآن بدون توجه به آیات دیگر قرآن جایز نیست؛ زیرا بعضی از آیات قرآن آیات دیگر را تفسیر می کند و این نکته مؤید این است که باید قرآن را کلی و به صوت مجموعه مطالعه کرد نه جزئی و به صورت مطالعه چند آیه جداگانه که سبب گمراهی انسان می شود. تمام آیات قرآن به یکدیگر پیوسته است و کسی می تواند آیات قرآن را تفسیر کند که به نحوی بر همه آیات تسلط داشته باشد و آیات را از هم مجزا نکند (مطهری: ۱۳۷۰ ،مجموعه آشنایی با قرآن ج ۳، ۱۳۲) . مقصود این است که آیات قرآن مجموعاً یک ساختمان به هم پیوسته را تشکیل می دهند. این پیوستگی و جامعیت هم در ظاهر آیات هم در بطن و معنای قرآن مشهود است. در مقام فهم آیات باید به این جامعیت توجه داشت چون در غیر این صورت در مسیر فهم قرآن دچار مشکل خواهیم شد.

مطهری یکی دیگر از شرط های ضروری شناخت قرآن را آشنایی با قواعد و اصول زبان عربی به منزله زبان قرآن می داند. همچنین آشنایی با سنت و تاریخ اسلام ضرورت دارد که بیانگر شرایط تاریخی

نزول آیات و پدیده‌هایی است که در زمان پیامبر سبب نزول وحی شده است. ایشان آگاهی از شأن نزول آیات را در فهم آیات بسیار مؤثر و راه‌گشا می‌دانند.

حال پس از طرح دیدگاه مطهری پیرامون فهم متن و اسباب و شرایط فهم متن مقدس (قرآن) می‌توان وجوه اشتراک و افتراق آن را با دیدگاه گادامر بررسی نمود.

تطبیق و بررسی

همانطور که از روند بحث پیداست میان هرمنوتیک فلسفی گادامر و فهم متون دینی در بین علمای اسلامی و خاصه مطهری شکاف عمیقی وجود دارد که تقریباً می‌توان گفت هیچ نقطه اشتراکی باقی نمی‌ماند. موارد زیر از جمله اختلافات اساسی است:

۱. اولین و بارزترین نقطه افتراق دیدگاه این دو حکیم بزرگ در فهم متن، مفسر محور بودن گادامر و مؤلف محور بودن مطهری است. مطهری فهم متن را همان دستیابی به مراد مؤلف یعنی خداوند می‌داند، ولی گادامر فهم متن را در گرو فهم مفسر و جدای از مراد و مقصود مؤلف و ذهنیت او در زمان تألیف می‌پندارد. در واقع، او متن را موجودی مستقل و جدای از مؤلف می‌داند که مفسر به صورت دیالکتیک با آن ارتباط می‌گیرد تا به فهم آن برسد. این نظر اساساً برای مطهری قابل پذیرش نیست، چون وی فهم متن را در گرو دستیابی به مراد مؤلف می‌داند.

۲. مبانی هرمنوتیکی گادامر به ویژه مفسر محوری او نسبت در فهم را به دنبال دارد؛ چرا که قرائت‌های مختلف از متن را جایز می‌داند و این سبب نسبت در فهم می‌شود. تأکید بر نسبی‌گرایی اولین آسیب را به خود صاحب نظریه وارد می‌سازد؛ زیرا معیاری برای اثبات مدعای خود به جا نمی‌گذارد. شاید این تصور به ذهن متبادر شود که مطهری نیز به نوعی به نسبت در فهم قائل است و در واقع نسبت در فهم قرآن نیز رخ می‌دهد؛ اما باید گفت این نسبت با نسبت در هرمنوتیک گادامر متفاوت است و نسبت در دیدگاه گادامر ناشی از قرائت‌های مختلف توسط مؤلف‌های متفاوت است، در حالیکه نسبت در دیدگاه مطهری ناشی از خود قرآن و غنای محتوایی آن است. همچنین نسبت مطرح در دیدگاه مطهری مطلق نیست بلکه محدود است و شامل تمام آیات نیز نمی‌شود؛ زیرا اکثر آیات معنا و مفهومی واضح و روشن و صریح دارند و این نسبت و چندگانگی فهم تنها در معدودی از

آیات به سبب همان غنای محتوایی قرآن است. پس هیچ شباهتی به نسبیّت حاصل از دیدگاه گادامر ندارد و کاملاً با آن متفاوت است.

۳. گادامر در تحلیل فلسفی خویش به هیچ وجه از روش قیاسی و استدلالی و برهانی استفاده نمی کند و فقط به تحلیل پدیدار شناختی اکتفا می کند و معمولاً ادعاهای او بی دلیل است؛ اما مطهری افزون بر استدلال و روش عقلانی برای فهم متون دینی، زبان احساس نیز را می پذیرد و معتقد است این دو باید در کنار همدیگر وظیفه فهم و تفسیر متن را انجام دهند.

۴. گادامر اهمیت بسزایی برای پیش داوری ها و پیش دانسته های مؤلف در فهم متن قائل است و این زمینه را برای تفسیر مطابق با ذوق و سلیقه مؤلف یا اصطلاحاً تفسیر به رأی فراهم می کند که مطهری سخت با آن مخالف است.

۵. مفسر محور بودن، نسبیّت در فهم و قرائت های مختلف از متن از نظر گادامر مستلزم دست نیافتنی بودن فهم صحیح و عینی است که خلاف نظر مطهری است که معتقد است فهم صحیح و عینی خصوصاً در نصوص دینی برای بشر قابل حصول است.

۶. در هرمنوتیک گادامر معیار صحیح و دقیقی برای فهم متن وجود ندارد و فهم مطابق میل هر مفسر به طور جدا صورت می گیرد، در حالی که از نگاه مطهری در فهم قرآن خود قرآن و آیات محکم و نص صریح قرآن معیار و ملاک تفسیر صحیح و مطابق با واقع است.

۷. گادامر فهم را یک واقعه تاریخی می داند که در آن افق حال و گذشته با هم نوعی پیوند دارند و در واقع فهم انسان افق خود را بسط می دهد تا با افق عمل تاریخی متصل شود و واقعه فهم در اثر همین اتصال رخ می دهد و تاریخ آن موضوع در واقع فهم و تفسیر نسل های گذشته از موضوع مذکور است؛ اما اولاً همه موضوعات، تاریخ تفسیری ندارند تا در فهم آنها تاثیر گذار باشد و دست کم موضوعاتی که تازه اند و اولین بار است که تفسیر میشوند فاقد تاریخند. ثانیاً این مدعا شامل خودش می شود و به اصطلاح خود متناقض است. مطهری در برای آگاهی از تاریخ متن ارزش قائل است، اما فهم را یک واقعه تاریخی نمی داند و اشاره او به آگاهی از تاریخ اسلام و شرایط و شأن نزول آیات در زمان پیامبر تنها یکی از شرط ها برای کمک در رسیدن به فهم صحیح و مطابق مراد مؤلف (یعنی خداوند) است. اهمیت آن چنان نیست که گادامر پنداشته است.

۸. گادامر در فهم و تفسیر متن به جای فهم برتر در پی فهم متفاوت است و معتقد است ما به عنوان یک مفسر تنها متفاوت از سایر مفسران یک متن را می‌فهمیم نه بهتر از آنها، و معتقد است فهم‌های متفاوت از متن واحد هیچ ترجیح منطقی بر یکدیگر ندارند؛ اما مطهری معتقد است کسی که در فهم و تفسیر متنی اصول و ضوابط فهم متن را رعایت می‌کند فهمش صحیح‌تر و به واقع نزدیکتر است تا شخصی که بدون هیچ شرط و ضابطه و روشی به فهم متن مبادرت می‌کند.

۹. نکته حائز اهمیت دیگر این است که در هرمنوتیک فلسفی گادامر اهمیت بیش از حد او به مسأله زبان است. او معتقد است امتزاج افق‌ها در فهم واقع شده و دستاورد زبان است و در واقع امتزاج افق‌ها همان امتزاج زبان‌ها است؛ زبان مفسر با زبان اثر ترکیب می‌شود و فهم حاصل می‌شود. در اینجا نیز باید بگوییم مطهری نیز مسأله زبان را مطرح می‌کند و به آن اهمیت می‌دهد، اما این اهمیت تا حدی که گادامر مطرح می‌کند برای ایشان پررنگ نیست. گادامر حتی تجربه ما از جهان را نیز زبانی می‌داند؛ اما مطهری زبان را یکی از شرایط فهم متن در کنار سایر شرایط و ضوابط می‌داند. آگاهی از اصول و قواعد زبان نگارش متن شرایط فهم متن را آسانتر می‌سازد.

۱۰. گادامر عمل تفسیر را تولید می‌داند نه باز تولید. وی معتقد است در تفسیر یک متن ما معنا و مفهوم جدیدی را تولید می‌کنیم و کار مفسر باز تولید مراد و مقصود مؤلف از نگارش متن نیست؛ اما مطهری به صراحت بر این مهم تأکید می‌کند که رسالت بزرگ مفسر در تفسیر یک متن خاصه متون دینی و کتاب مقدس اسلام بازتولید و دستیابی به مراد و مقصود مؤلف آن است و نه چیز دیگر.

۱۱. یکی دیگر از پیامدهای دیدگاه گادامر بی‌پایان بودن فهم است؛ زیرا او معتقد به محوریت مفسر در تفسیر متن و جواز دخالت رأی و پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های مفسر در فهم متن است. چنین چیزی فهم از یک متن را بی‌پایان می‌کند؛ اما مطهری در تفسیر قرآن معتقد است فهم صریح و آشکار متن و مراد مؤلف آن امکانپذیر است و جایی برای فهم بی‌پایان از آن بر اساس دیدگاه‌های متفاوت مفسران باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

آنچه از سیر بحث آشکار است تفاوت انکارناپذیر دیدگاه آن دو حکیم است. گادامر با تأکید بر محوریت مفسر، نسبیت مطلق در فهم متن را می‌پذیرد. تاریخمند، زبانی و واقعه بدون روش دانستن

فهم به امکان ناپذیری دسترسی فهم عینی و معین متن می انجامد. این عوامل سبب جدایی هرمنوتیک و فهم متن گادامر از دیدگاه پژوهشگران دینی و به ویژه مطهری است. اهمیتی که مطهری به محوریت مؤلف و رد نسبت مطلق در فهم متن و امکان دسترسی به فهم صحیح و عینی و عقلانی و احساسی دانستن فهم دینی می دهد بسیار بارز و یکسره در نقطه مقابل تفکر گادامر است. همین نکته سبب شده است دیدگاه مطهری کمبودها و نقایص نگرش گادامر را نداشته باشد. شاید بتوان میان تفسیر و فهم متن از نگاه مطهری و هرمنوتیک از نگاه فلاسفه پیش از هایدگر و گادامر نقاط مشترکی یافت، اما جدایی و شکافی که میان تفسیر از نگاه مطهری و فهم متن از نگاه گادامر وجود دارد هیچگاه زدودنی نیست. البته این امر ناشی از نگاه خاص و شاید بتوان گفت افراطی گادامر به بحث تفسیر و هرمنوتیک است که برخی از عوامل همچون نگرش مفسر، زبان و تاریخمندی در فهم را بسیار برجسته و پر اهمیت دانسته است. نکته دیگر اینکه نگاه هستی شناسانه و در واقع پدیدار شناسانه صرف به فهم متن از نظر گادامر نگاهی خالی از اشکال نیست. نگاه مطهری به تفسیر متن دینی واقعی تر و پذیرفته تر است.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۵)، *حقیقت و زیبایی، درس های فلسفه هنر*، نشر مرکز، تهران.
- واعظی، احمد (۱۳۸۶)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ریخته گران، محمدرضا (۱۳۷۸)، *منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی تفسیر*، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ربانی گلپایگانی، علی، *هرمنوتیک فلسفی در اندیشه گادامر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرخندان (مشکوه)، سیدحمید (۱۳۹۱)، "بررسی انتقادی مبانی فلسفی هرمنوتیک گادامر"، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال سوم، شماره چهار، پاییز.
- باولر، مایکل (۱۳۸۹)، ترجمه هما محمدی، "هرمنوتیک دیالکتیک گادامر"، *فلسفه*، شماره ۲۰
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، نشر هرمس.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *مجموعه آشنایی با قرآن*، جلد ۲، انتشارات صدرا، تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، *مجموعه آشنایی با قرآن*، جلد ۴، انتشارات صدرا، تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، *مجموعه آشنایی با قرآن*، جلد ۳، انتشارات صدرا، تهران.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *مجموعه آشنایی با قرآن*، جلد ۱، انتشارات صدرا، تهران.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، مجموعه آشنایی با قرآن، جلد ۱۲، انتشارات صدرا، تهران.
 مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، جلد ۱، انتشارات صدرا، تهران.
 مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، مجموعه آثار، جلد ۳، انتشارات صدرا، تهران.
 نامور، فاطمه (۱۳۸۸)، "استاد مطهری و اندیشه سیاسی"، پگاه حوزه، اردیبهشت.
 متقی فر، سعید (۱۳۹۴)، "اسلام و روش هرمنوتیکی"، قرآن و اهل بیت (ع)، تیر.

Gadamer, Hans Georg (1977), *Truth and method*, California Press.

Bruno, Gerald L. (1992), *Hermeneutics Ancient and Modern*, New Haven And: Yale

